

بررسی نظریه «کارکردگرایی صحیح» پلنتینگا به عنوان شرط ضروری معرفت

محمدجواد الهی اصل^۱، عباس یزدانی^۲

چکیده

هدف: هدف نوشتار حاضر، بررسی یکی از دیدگاه‌های مهم در تحلیل معرفت؛ یعنی دیدگاه نوین پلنتینگا، با عنوان کارکردگرایی صحیح بود. **روش:** این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی - انتقادی از طریق گردآوری اطلاعات، مطالعه آثار مکتوب و تحلیل مفاهیم، گزاره‌ها و استدلالات انجام شد. **یافته‌ها:** یافته‌های پژوهش نشان داد که دیدگاه‌های سابق (اعم از درون‌گرایانه و برون‌گرایانه) به دلیل نادیده گرفتن کارکرد درست قوای شناختی به عنوان شرط ضروری معرفت، صدق یک باور را نمی‌توانند تضمین کنند. اما دیدگاه پلنتینگا افزون بر کارکردگرایی درست، متضمن عناصر دیگری همچون نقشه طراحی خوب و محیط شناختی مناسب است. البته دیدگاه پلنتینگا خالی از انتقادات نبوده است. مهم‌ترین انتقاداتی که نسبت به دیدگاه وی مطرح شده‌اند، عبارتند از: «مرد مُرداب» و «مسئله دقت». در این نوشتار، نابسندگی دیدگاه‌های سابق نشان داده شده و همچنین عناصر و مقومات دیدگاه پلنتینگا توضیح داده شده و سپس «مرد مُرداب» و «مسئله دقت» بررسی شدند. پلنتینگا در مواجهه با مسئله دقت، تقریرهای متفاوتی از کارکردگرایی درست ارائه کرد. **نتیجه‌گیری:** بررسی اشکالات و پاسخهای طرفین نشان داد که تحلیل نهایی پلنتینگا در مواجهه با این دو انتقاد، قابل دفاع است.

واژگان کلیدی: پلنتینگا، تضمین، کارکردگرایی درست، مرد مُرداب، مسئله دقت.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۲۸

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین. گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران. مسئول مکاتبات. elaheasl@ut.ac.ir
۲. دکترای فلسفه دین. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). a.yazdani@ut.ac.ir

الف) مقدمه

بر اساس دیدگاه سنتی دربارهٔ معرفت (معرفت گزاره‌ای) که تا افلاطون نیز قدمت دارد، معرفت عبارت است از: باور صادق موجه^۱. به عبارت دیگر؛ سه شرط باورمندی، صدق و موجه بودن، از شروط ضروری و کافی معرفت تلقی شده‌اند. اما معرفت‌شناسی در حدود پنجاه سال گذشته شاهد یک نوزایی بود و این نوزایی تا حدود زیادی مرهون مقاله سه صفحه‌ای ادموند گتیه^۲ در سال ۱۹۶۳ است. گتیه با دو مثال نقض نشان داد که معرفت صرفاً باور صادق موجه نمی‌تواند باشد. بر اساس یک مثال نقض گتیه، فرض کنید که اسمیت دلیل قوی برای صدق گزارهٔ «جونز، مالک یک دستگاه فورد است» دارد و دلیل قوی اسمیت نیز عبارت است از اینکه حافظهٔ اسمیت دلالت دارد بر اینکه جونز همواره در گذشته مالک یک دستگاه فورد بوده و همچنین جونز به تازگی در حال رانندگی فورد از اسمیت خواسته است که سوار ماشین شود. همچنین فرض کنید که اسمیت، دوست دیگری به نام براون دارد. اسمیت از محل زندگی براون چیزی نمی‌داند. اسمیت اسم سه شهر را به صورت کاملاً تصادفی انتخاب می‌کند و این سه گزاره را می‌سازد: «یا جونز مالک یک دستگاه فورد است، یا براون در بوستون زندگی می‌کند؛» «یا جونز مالک یک دستگاه فورد است، یا براون در بارسلون زندگی می‌کند» و «یا جونز مالک یک دستگاه فورد است، یا براون در برست-لیتوفسک زندگی می‌کند». هر یک از این سه گزاره، از گزارهٔ سابق که «جونز، مالک یک دستگاه فورد است» نتیجه می‌شوند و از آنجا که اسمیت، دلیل قوی بر صدق گزارهٔ سابق دارد و در باور به آن گزاره موجه است، پس در باور به هر یک از این سه گزاره نیز موجه است. حال فرض کنید جونز حقیقتاً اکنون مالک ماشین فورد نباشد و تنها به تازگی ماشین را اجاره کرده باشد و نیز فرض کنید که به صورت کاملاً اتفاقی براون در بارسلون زندگی کند. بنابراین، می‌توان گفت که اسمیت نسبت به گزارهٔ «یا جونز مالک یک دستگاه فورد است، یا براون در بارسلون زندگی می‌کند» باور صادق موجه دارد؛ اما در عین حال، نمی‌توان گفت که اسمیت معرفت به این گزاره دارد. (گتیه، ۱۹۶۳: ۱۲۳-۱۲۲)

مثالهای نقض گتیه بدین منظور ارائه شدند که کافی نبودن شروط سه گانه باور، صدق و توجیه را نشان دهند و نه ضروری بودن آنها را. از این رو، اغلب معرفت‌شناسانی که مثالهای گتیه را قانع کننده یافتند، در صدد افزودن شرط چهارم در تعریف معرفت برآمدند. البته برخی از معرفت‌شناسان نیز اساساً تحلیل متفاوتی از معرفت ارائه کردند. از جمله معرفت‌شناسان

1. Justified True Belief
2. Edmund Gettier

دسته اخیر، آلوین پلنتینگا^۱ است. پلنتینگا، نظریه کارکردگرایی درست^۲ را درباره معرفت ارائه کرده است. در این نوشتار، دیدگاه پلنتینگا و تمایز آن را با دیدگاههای رقیب شرح داده، سپس دو اشکال مهم بر این دیدگاه و پاسخ به اشکالات را بررسی می‌کنیم.

ب) تضمین^۳ و کارکردگرایی درست

به باور پلنتینگا، توجیه همواره نقش اساسی در دیدگاههای گوناگون در تعریف معرفت ایفا می‌کند؛ زیرا در تعریف معرفت، نیازمند امری هستیم که معرفت را از صرف باور صادق تمیز دهد و این نقش بر اساس دیدگاههای گوناگون توسط توجیه ایفا می‌شود. البته پلنتینگا به کارگیری واژه «توجیه» را به عنوان مابه‌الامتیاز معرفت از باور صادق، مناسب نمی‌داند؛ زیرا توجیه، دلالت بر تبرئه کردن دارد. به عبارت دیگر؛ «توجیه»، یک مفهوم و وظیفه‌شناسانه^۴ است که لازمه‌اش الزام و مسئولیت‌پذیری فاعل شناسا در معرفت است. اما اشکال اصلی این است که تنها برخی از دیدگاهها، مابه‌الامتیاز معرفت از صرف باور صادق را برآورده ساختن مسئولیت معرفتی می‌دانند. از این رو، برای تمیز معرفت از صرف باور صادق، نیازمند مفهومی هستیم که نسبت به نظریات گوناگون خنثی باشد. از این رو، پلنتینگا مفهوم «تضمین» را پیشنهاد می‌کند. (پلنتینگا، ۱۹۹۳/بی: ۴-۵)

تا اینجا بیان شد که تضمین، نقش مابه‌الامتیاز معرفت از صرف باور صادق را ایفا می‌کند. اما پرسش اصلی این است که تضمین چیست؟ دیدگاههای گوناگون درباره چستی تضمین را می‌توان در دو دسته درون‌گرایی^۵ و برون‌گرایی^۶ جای داد. بر اساس درون‌گرایی، شخص دارای معرفت می‌داند یا می‌تواند بداند که یک گزاره یا باور خاص برای وی تضمین دارد. البته نکته اساسی در دیدگاههای درون‌گرایانه، دسترسی ممتاز به شرایطی است که مقوم تضمین‌اند؛ بدین معنا که یا برای فاعل شناسا متیقن باشد که چنین شرایطی برقرار بوده، یا وی تنها با تأمل بتواند تعیین کند که چنین شرایطی برقرار می‌باشند یا امکان خطای وی در برقراری چنین شرایطی تنها مقصرانه باشد و نه قاصرانه. خلاصه، درون‌گرایان معتقدند که شخص دارای معرفت دسترسی ویژه‌ای به شرایط تضمین دارد (پلنتینگا، ۱۹۹۳/بی: ۵) و در مقابل،

1. Alvin Plantinga
2. Proper Functionalism
3. Warrant
4. Deontological Notion
5. Internalism
6. Externalism

برون‌گرایان معتقدند که شخص صاحب معرفت به برخی از شرایط مقوم تضمین، یا دسترسی ممتاز نداشته یا اصلاً دسترسی ندارد.

پلنتینگا مثال نقضی ارائه کرده است که نشان می‌دهد درون‌گرایی نمی‌تواند تبیین کافی از معرفت به دست دهد: «فرض کنید... من همین جوری و ناخودآگاه توسط یک شیطان آلفا قنطوری یا دکارتی یا توسط مرضی آسیب‌زا دستخوش تغییر شده‌ام و در نظر بگیریید پدیدارشناسی (صرفاً ویژگی‌های روان‌شناسانه) که هنگام ادراک درخت بلوط بزرگ در فاصله ۴۰ یاردی در جریان است: فرض کنید که آلفا قنطوری‌ها همان ویژگی‌ها را برای من ایجاد می‌کنند در فواصل زمانی نامعین؛ بدون اینکه هیچ همبستگی‌ای داشته باشد با اینکه من پیش درختان بلوط باشم. کاملاً طبیعی است که در چنین موقعیت‌هایی من باور داشته باشم که در حال ادراک یک درخت بلوط هستم. به هر حال، این باورها قطعاً برای من چندان تضمینی نخواهند داشت، با وجود این واقعیت که آنها همراه‌اند، با شواهدی که مبنا قرار می‌گیرند در دیگر شرایط فرخنده‌تر که باور از میزان تضمین بیشتری برخوردار است». (پلنتینگا، ۱۹۹۳/بی: ۶۱)

مثال نقض مذکور نشان می‌دهد که حتی اگر در یک مورد خاص حقیقتاً یک درخت بلوط بزرگ در فاصله ۴۰ یاردی وجود داشته باشد، همچنان نمی‌توان باور به درخت بلوط بزرگ در فاصله ۴۰ یاردی را بر اساس حالات پدیدارشناسانه و درونی شخص به عنوان معرفت دانست؛ زیرا بر اساس سناریوهای مختلف، همچون فریب خوردن توسط شیطان دکارتی، چنین حالات درونی نیز وجود دارند؛ اما درخت بلوط با چنین شرایطی وجود ندارد. بنابر این، حتی اگر باور یک شخص با داشتن چنین حالات درونی صادق و مطابق با واقع باشد، چنین حالات درونی هیچ ارتباطی با تضمین نداشته و صدق باور شخص تصادفی خواهد بود.

پلنتینگا مثال‌های نقض مذکور را به دو جهت، متمایز از مثال نقض گتیه می‌داند (پلنتینگا، ۱۹۹۳/سی: ۷۰-۶۹)؛ زیرا اولاً، بر خلاف مثال گتیه که فرض می‌شود باور شخص مطابق با واقع است و باور شخص با برآورده ساختن سه شرط در تعریف سنتی معرفت نزدیک به معرفت است (هرچند که برای حصول معرفت به برآورده شدن شرط چهارم نیز نیاز است)؛ چنین مثال‌های نقضی نشان می‌دهند که اگر عملکرد قوای شناختی شخص چنان دستخوش ایراد شوند، دیگر باور شخص نه تنها معرفت، بلکه حتی نزدیک به معرفت نیز نخواهد بود و از آنجا که شخص به لحاظ حالات درونی و دسترسی به آنها هیچ تفاوتی در دو حالت مثلاً فریب خوردن توسط شیطان دکارتی و حالت غیر آن (حالتی که فرضاً باور شخص مطابق با

واقع باشد) ندارد، پس باور شخص صرفاً به لحاظ حالات درونی نمی‌تواند تضمین کند که شخص واجد معرفت باشد. ثانیاً، مثال نقض گتیه بر این اساس سامان یافته است که تناسب میان محیط معرفتی شخص^۱ و قوای شناختی شخص اندکی فاقد تناسب است؛ بدین معنا که با شواهدی که اسمیت برای مالکیت جونز دارد، اغلب دلالت همان سنخ شواهد با واقعیت منطبق است و تنها در مواردی اندک (مانند مثال گتیه) امکان دارد محیط معرفتی شخص دچار اشکالی محدود باشد. اما در مثالهای پلنتینگا با ناکامی معرفتی کامل و نه محدود مواجه‌ایم.

بنابر این، درون‌گرایی نمی‌تواند تبیین کافی از معرفت به دست دهد؛ اما برون‌گرایی نیز تا زمانی که مفهوم «کارکرد درست» در آن نقشی ایفا نکند، نمی‌تواند تبیین کاملی از معرفت به دست دهد. نمونه بارز این دیدگاه برون‌گرایانه، اعتماد‌گرایی^۲ است. پلنتینگا از تقریر اولیه اعتماد‌گرایی آلومین گلدمن^۳ به عنوان «اعتماد‌گرایی الگو»^۴ یاد می‌کند که اعتماد‌گرایی ناب و خالص است (پلنتینگا، ۱۹۹۳/بی). تقریر اولیه گلدمن متشکل از دو جزء است:

الف) اگر باور S به p در t از یک فرایند شناختی اعتماد‌پذیر^۵ پدید آید و فرایندی اعتماد‌پذیر یا به طور مشروط اعتماد‌پذیر^۶ در دسترس S وجود ندارد که (اگر آن فرایند افزون بر فرایند فعلی توسط S به کار گرفته شده بود، نتیجه‌اش عدم باور S به p بود)، آنگاه باور S به p در زمان t موجه است. (گلدمن، ۱۹۷۹: ۲۰)

ب) اگر باور S به p در زمان t (مستقیم) ناشی از یک فرایند وابسته به باور^۷ باشد که (حداقل) به طور مشروط اعتماد‌پذیر است و اگر باورهایی که این فرایند با کار روی آنها به

1. Epistemic Environment
2. Reliablism
3. Goldman
4. Paradigm Reliablism

۵. اعتماد‌پذیر بودن یک فرایند بدین معناست که باورهای تولید شده توسط آن فرایند، عموماً صادق‌اند.

۶. مقصود گلدمن از فرایند به طور مشروط اعتماد‌پذیر، فرایندی است که از ورودی‌هایی استفاده می‌کند و اگر آن ورودی‌ها صادق باشد، خروجی‌ها نیز صادق خواهند بود؛ مثلاً فرض کنید که حافظه یک شخص یادآور این است که در امتحان رانندگی چندین سال گذشته به دلیل کینه ممتحن مردود شده است. در این مثال، حافظه شخص یک فرایند قابل اعتماد است، اما به شکل مشروط؛ بدین لحاظ که اگر باور شخص در ده سال گذشته از فرایندی قابل اعتماد ایجاد شده و صادق باشد، باور شخص در امروز نیز صادق و معرفت خواهد بود.

۷. مقصود گلدمن از فرایند وابسته به باور، فرایندی است که از دیگر باورها به عنوان ورودی استفاده کرده تا باور تازه‌ای بیرون بدهد.

تولید باور جدید می‌پردازد، خودشان موجّه باشند، آنگاه باور S به p در زمان t موجّه است. (همان: ۱۴)

پلنتینگا، مثال نقضی را علیه اعتماد گروهی الگو بدین شکل طراحی می‌کند: [ممکن است ما فرض کنیم] که یک ضایعه مغزی نادر اما خاصی وجود دارد که همواره مرتبط است با تعدادی فرایند شناختی که به اندازه لازم خاص اند؛ اکثر آنها سبب می‌شوند که قربانی‌شان به شکل نامعقولی اعتقاد داشته باشد به باورهای کاذب. سپس فرض کنید که S مبتلا به این نوع اختلال است و مطابق آن نیز باور دارد که مبتلا به ضایعه مغزی است. اضافه کنید که وی هیچ شاهدهی برای این باور ندارد؛ نه علایمی که از آنها مطلع باشد، نه گواهی‌ای از طرف پزشکان یا دیگر شواهد تخصصی، هیچی نیست. ... پس نوع مرتبط (هرچند که تصریح به جزئیاتش دشوار باشد) قطعاً بسیار قابل اعتماد است؛ اما باور به دست آمده (اینکه وی ضایعه مغزی دارد)، تضمین چندانی برای S نخواهد داشت. (پلنتینگا، ۱۹۹۳/بی: ۱۹۹)

شاید شیوه طراحی مثال، موهم این مطلب باشد که فقدان شواهد سبب می‌شود که S فاقد معرفت باشد؛ اما فقدان معرفت S به دلیل فقدان شواهد نیست (کلین، ۱۹۹۶: ۱۰۱). فقدان شواهد در مثال، تنها بدین دلیل است که دیدگاه هدف در مثال، نقض همان دیدگاه برون‌گرایانه اعتماد گروهی باشد و نه دیدگاه‌های درون‌گرایانه. از این رو، پلنتینگا بیان می‌کند که مثالی از این قبیل را می‌توان به سهولت علیه هر دیدگاه برون‌گرایانه که فاقد مؤلفه کارکرد درست به عنوان بخشی از تحلیل معرفت است، گسترش داد. تنها کافی است رویدادی مانند e را در نظر بگیریم که e سبب می‌شود تا فاعل شناسایی مانند S به این گزاره که « e رخ داده است» باور پیدا کند. اما e ، چنین باوری را بر اساس یک ناهنجاری شناختی ایجاد کند. پس اگر باورهای S بر اساس یک ناهنجاری شناختی ایجاد شده باشند، حتی اگر یک باور خاص از میان باورهای S صادق باشد، صدق باور از منظر شناختی تصادفی و فاقد تضمین خواهد بود. (پلنتینگا، ۱۹۹۳/بی: ۱۹۷)

دو مثال نقض مذکور علیه دیدگاه‌های درون‌گرایانه و برون‌گرایانه‌ای همچون اعتماد گروهی، اثبات می‌کنند که امکان دارد شرایط مد نظر طرفداران هر کدام از دیدگاه‌ها صرفاً «به شکل تصادفی» برآورده شود. البته با تحلیل مفهوم برآورده شدن شرایط به شکل تصادفی و اتفاقی، نکته بسیار مهمی آشکار می‌شود؛ زیرا تصادفی بودن صدق یک باور بدین معناست که قوای دخیل در تشکیل باور که بر اساس نقشه طراحی شناختی بایستی عمل

کنند، صدق باورهای شخص را اقتضا نمی‌کنند. بنابر این، هر دیدگاهی درباره تضمین، بایستی به چگونگی نقشه طراحی شناختی و نیز چگونگی عملکرد قوای شناختی توجه ویژه داشته باشد. بدین سبب، پلنتینگا کارکرد درست شناختی را یکی از شروط ضروری تضمین می‌داند (بویس^۱ و پلنتینگا، ۲۰۱۴: ۱۴۷) و مقصود از کارکرد درست شناختی چنین است که قوای شناختی در تطابق با نقشه طراحی شناختی عمل کنند. به عبارت دیگر؛ عمل قوای شناختی مطابق باشد با آنچه بر اساس نقشه طراحی شناختی باید عمل کنند. بنابر این، مفهوم عملکرد درست شناختی پیش فرض می‌گیرد مفهوم نقشه طراحی شناختی را و مفهوم نقشه طراحی شناختی نیز دلالت بر طراح دارد. البته پلنتینگا بیان می‌کند که دیدگاه معرفت‌شناختی وی خنثی است نسبت به اینکه طراح، خداوند باشد که نقشه طراحی را آگاهانه ایجاد می‌کند یا چیز دیگری غیر از خداوند (همچون تکامل) که نقشه طراحی را غیر آگاهانه ایجاد می‌کند (پلنتینگا، ۱۹۹۶: ۳۴۷). هرچند که به لحاظ متافیزیکی وی معتقد است که خداوند بایستی طراح این نقشه باشد. (همو، ۱۹۹۳: ۱۹۴-۲۱۵)

ج) صورت‌بندی تحلیل کارکردگرایی درست از تضمین

هرچند کارکرد درست شناختی به عنوان شرط ضروری تضمین باشد، اما شرط کافی برای آن نیست. از این رو، کارکردگرایی درست را به عنوان دیدگاهی درباره معرفت، باید به گونه‌ای تبیین کرد که مشتمل بر شرایط ضروری و کافی تضمین باشد. کارکرد درست شناختی به دو دلیل نمی‌تواند شرط کافی برای تضمین باشد. دلیل اول آنکه، غایت برای همه جنبه‌های طراحی قوای شناختی ما، ایجاد باور صادق نیست. پلنتینگا برای توضیح این مطلب به سخنی از فروید^۲ استناد می‌کند که باور دینی را «روان‌رنجوری و سواس‌گونه فراگیر بشر» (فروید، ۱۹۷۵: ۴۳) و متشکل از «توهمات، ارضاهای قدیمی‌ترین و قوی‌ترین و سرسخت‌ترین خواسته‌های بشریت» (همان: ۳۰) می‌داند. پلنتینگا بیان می‌کند که هرچند عبارت اول فروید دلالت بر کارکرد نادرست قوای شناختی داشته باشد؛ اما عبارت دوم وی نشان می‌دهد که توهم و ارضای خواسته‌ها، کارکرد خودشان را به درستی انجام می‌دهند؛ زیرا اینها سبب می‌شوند که تصویر بهتری از جهان پر از درد و وحشت داشته باشیم تا دیگر دچار هراس و ناامیدی نباشیم. بنابر این، توهم و ارضای چنین خواسته‌هایی، هرچند کارکرد درست خودشان را دارند، اما غایت آنها بر اساس طراحی قوای شناختی ما، ایجاد باور صادق

1. Boyce
2. Freud

نیست (پلنتینگا، ۱۹۹۳/۱: ۱۳-۱۲). دلیل دوم برای عدم کفایت کارکرد درست برای تضمین، یک مثال نقض است: «فرض کنید که یک فرشته خوشفکر اما ناتوان (مثلاً یکی از خدایان ناپخته هیوم) تصمیم می‌گیرد چندین شخص عقلانی طراحی کند؛ اشخاصی که قادر به اندیشه، باور و معرفت باشند. اشخاص به بار آمده کاملاً درست است که باورهایی دارند، اما اکثر آنها به شکل نامعقولی کاذب اند.» (همان: ۱۷)

برای پاسخ به این دو اشکال، بایستی طراحی نقشه طراحی خوب را به عنوان مقوم دیگر تضمین بیفزاییم. نقشه طراحی خوب بدین معناست که قوای شناختی‌ای که در تطابق با پیمانانه^۱ مرتبط از نقشه طراحی عمل می‌کنند، باوری را ایجاد کنند که صدق آن از احتمال عینی زیادی برخوردار باشد (همان). البته حتی اگر طراحی نقشه خوب را به تحلیل از تضمین بیفزاییم، همچنان تحلیل کافی از تضمین ارائه نکرده‌ایم؛ زیرا امکان دارد موجوداتی که دارای طراحی نقشه خوب و کارکرد درست شناختی‌اند، در محیط‌هایی قرار بگیرند که کاملاً متفاوت باشند با محیط‌هایی که این موجودات در تناسب با آنها طراحی شده‌اند. بنابر این، اگر چنین موجوداتی در محیط‌های کاملاً متفاوت قرار بگیرند، باور آنها فاقد تضمین است. از این رو، ایجاد باور در محیط مناسب شناختی را بایستی در تحلیل تضمین افزود. مقصود از محیط مناسب، محیطی است که قوای شناختی برای کارکرد در آنها طراحی شده‌اند (بویس و پلنتینگا، ۲۰۱۴: ۱۴۸). بنابر این، از آنجا که معرفت از تعامل قوای شناختی با محیط حاصل می‌شود، برای تصادفی نبودن و تضمین صدق یک باور بایستی هم به مؤلفه قوای شناختی توجه داشت و هم به مؤلفه محیط شناختی. پلنتینگا در توجه به مؤلفه قوای شناختی، نقشه طراحی خوب را در تحلیل معرفت می‌افزاید و در توجه به مؤلفه محیط شناختی، محیط مناسب شناختی را در تحلیل معرفت می‌افزاید.

با این توضیحات، پلنتینگا چنین تقریری را از تضمین ارائه می‌دهد: «به عنوان یک تقریب اولیه، می‌توانیم بگوییم که یک باور B برای S تضمین دارد، اگر و تنها اگر بخشهای مرتبط (بخشهایی که در تولید B دخیل‌اند) به درستی عمل کنند در یک محیط شناختی به اندازه کافی مشابه با محیطی که قوای S برای آن طراحی شده است. پیمانانه‌های طراحی نقشه

۱. پلنتینگا در اینجا از واژه پیمانانه (module) استفاده می‌کند و کلام وی دلالت بر نظریه پیمانانه‌ای بودن ذهن در علوم شناختی دارد. بر اساس این نظریه، ذهن انسان بر خلاف تصور رایج، یک سیستم کاملاً یکپارچه نیست، بلکه مجموعه‌ای از بخشهای مجزا و جدا از یکدیگر است که با نام پیمانانه شناخته می‌شوند. و ارتباط بین این پیمانانه‌ها با یکدیگر، با محدودیتهایی مواجه است؛ محدودیتهایی بیشتر از آنچه در نگاه اول ممکن است به نظر آید.

که تولید B را اداره می‌کنند (۱) غایتشان صدق باشد و (۲) بدین گونه باشد صدق باوری که مطابق با آن پیمانها (در آن نوع محیط شناختی) شکل گرفته است از احتمال عینی بالایی برخوردار باشد و هر اندازه S با اطمینان و قطعیت بیشتری باور به B داشته باشد، B نیز تضمین بیشتری برای S داشته باشد». (پلنتینگا، ۱۹۹۳/۱: ۱۹)

د) انتقادات از کارکردگرایی درست

با وجود جذابیتی که دیدگاه پلنتینگا درباره معرفت دارد، دیدگاه وی بدون انتقاد نبوده است. در اینجا دو انتقاد بسیار مورد توجه را که علیه دیدگاه وی مطرح شده است، بررسی می‌کنیم.

۱. مرد مُرداب^۱

مرد مُرداب، یک آزمایش فکری است که اولین بار توسط ارنست سوسا^۲ به عنوان یک انتقاد قوی از دیدگاه پلنتینگا مطرح شده است. البته سوسا این آزمایش فکری را از آزمایش فکری دونالد دیویدسون^۳ علیه نظریات غایت‌شناختی محتوای ذهنی اقتباس کرده است. آزمایش فکری دیویدسون چنین است:

«فرض کنید که صاعقه به درختی خشکیده در یک مرداب برخورد کند؛ من در آن حوالی ایستاده‌ام. بدن من تجزیه می‌شود به عناصر آن؛ در حالی که کاملاً به شکل تصادفی (و بدون مولکولهای متفاوت) درخت تبدیل به رونوشت فیزیکی من می‌شود. راه رفتن رونوشت من (مرد مُرداب) دقیقاً همچون راه رفتن من در گذشته است؛ مُرداب را به اقتضای طبیعتش ترک کرده، با دوستانم برخورد کرده و ظاهراً آنها را می‌شناسد و جواب سلام آنها را در ظاهر به انگلیسی می‌دهد. داخل خانه من می‌شود و در ظاهر، مقالاتی در باب تفسیر رادیکال می‌نویسد». (دیویدسون، ۱۹۸۷: ۴۴۳)

سوسا، آزمایش فکری دیویدسون را اندکی تغییر می‌دهد و به جای تجزیه شدن یک انسان بالغ و تبدیل درخت به رونوشت فیزیکی انسان بالغ، تجزیه شدن یک کودک و تبدیل درخت به رونوشت یک کودک را در نظر می‌گیرد که سپس توسط یک شکارچی پیدا شده و تا زمان بلوغ توسط شکارچی به گونه‌ای پرورش داده می‌شود که کاملاً شبیه انسانهای معمولی است. سوسا بدین دلیل آزمایش فکری دیویدسون را تغییر می‌دهد که مرد مُرداب

1. Swamp Man
2. Ernest Sosa
3. Donald Davidson

هرچند دارای باورهای صادق بسیاری باشد، اما باورهای کاذب بسیاری نیز درباره گذشته خودش دارد (سوسا، ۱۹۹۶: ۲۵۹). با این توضیحات، کودک مرداب پس از بلوغ نسبت به بسیاری چیزها معرفت دارد و در نتیجه، باورهای تضمین شده بسیاری دارد؛ اما اشکال اصلی این است که اگر آزمایش فکری سوسا (کودک مردابی که پس از بلوغ دارای باورهای بسیار تضمین شده است) ممکن باشد، نقشه شناختی وی توسط هیچ عامل خارجی (شخصی یا غیر شخصی) طراحی نشده است؛ در حالی که کارکردگرایی درست، وجود یک طراح را پیش فرض عملکرد درست می داند. (همان: ۲۵۶)

بویس و پلنتینگا برای این آزمایش فکری چندین پاسخ ارائه کرده اند (بویس و پلنتینگا، ۲۰۱۴:

۱۵۰):

یک) واضح نیست که آزمایش فکری سوسا منطقاً ممکن باشد.

سوسا بر اساس پاسخی که پلنتینگا به اعتراض مشابه داده است، این پاسخ پلنتینگا را پیش بینی کرده و پاسخ وی را دارای اشکال روش شناختی می داند. سوسا چنین انتقاد می کند که پاسخ پلنتینگا تنها نشان می دهد که مثال نقض فوق مبطل نیست، اما مثال نقض مخالف است. وی با فرض T به عنوان یک برنهاد فلسفی که بیان می کند صدق P ضروری است و فرض C به عنوان مثال نقض، میان دو نوع مثال نقض تفکیک می کند:

مثال نقض مبطل:^۱ اگر C به وضوح ممکن باشد و C به وضوح مستلزم عدم P باشد، پس P به وضوح ضروری نیست و در نتیجه، برنهاد فلسفی T نیز ابطال می شود؛ بدین معنا که می توانیم مطمئن باشیم که P حقیقت ضروری نیست.

مثال نقض مقابل:^۲ اگر چنین نباشد که C به وضوح منطقاً ممکن یا به وضوح منطقاً ناممکن باشد، اما C به وضوح منطقاً مستلزم عدم P باشد، پس P چنین نیست که به وضوح ضروری باشد و وضوح ضرورت P کمتر است، به همان میزان که وضوح ناممکن بودن C کمتر است.

سوسا بیان می کند که مثال نقض مبطل، T را کاملاً ابطال می کند و مثال نقض مقابل، هرچند T را ابطال نمی کند، اما «تخریب معرفتی» برای T به بار می آورد و میزان شدت این تخریب معرفتی، به میزان ضعف وضوح عدم امکان C است (سوسا، ۱۹۹۶: ۲۵۸-۲۵۷). بنابراین، اگر آزمایش فکری سوسا بیان کننده مثال نقض مقابل باشد، به همان میزان که عدم امکان

1. Refuting Counterexample
2. Opposing Counterexample

مثال نقض از وضوح کمتر برخوردار است، تخریب معرفتی شدیدتری برای دیدگاه پلنتینگا به بار می‌آورد.

پلنتینگا در پاسخ، اشکال روش‌شناختی سوسا را نادرست می‌داند؛ زیرا به باور وی، در تمام موارد چنین نیست که اگر مثال نقضی ارائه کنیم در حالی امکان یا امتناع آن برای ما واضح نباشد، تخریب معرفتی لازم بیاید و از جمله مواردی که تخریب معرفتی لازم نمی‌آید، موردی است که به سبب پیچیدگی^۱ مثال نقض می‌دانیم که حتی اگر حقیقتاً ممتنع باشد به سبب پیچیدگی نمی‌توانستیم امتناع آن را درک کنیم. پلنتینگا افزون بر این (موردی که دارای پیچیدگی است)، موارد دیگری را نیز ذکر می‌کند. در واقع؛ پلنتینگا در صدد آن است که مثال نقض برای اشکال روش‌شناختی سوسا ارائه کند.

بر اساس یک مثال نقض پلنتینگا، خدا باور معتقد است که هر جوهری جز خدا در ادامه وجودش ضرورتاً نیازمند به پشتیبانی الهی است؛ اما نمی‌توان تخریب معرفتی برای خدا باوری به بار آورد، صرفاً با این ادعا که واضح نیست ممتنع بودن ادامه وجود هر جوهری جز خدا بدون پشتیبانی الهی. بر اساس مثال نقض دیگر، برخی از ماده‌انگاران باور دارند که درد با یک نوع رویداد عصبی خاصی این همان است؛ اما نمی‌توان تخریب معرفتی برای این دیدگاه به بار آورد، صرفاً با این ادعا که واضح نیست ممتنع بودن مصداق یافتن درد بدون مصداق یافتن آن نوع رویداد عصبی خاص. (پلنتینگا، ۱۹۹۳/سی: ۷۷)

پلنتینگا افزون بر بیان اینکه صرفاً ادعای عدم وضوح امتناع نمی‌تواند تخریب معرفتی به باور آورد، اشکال مرد مُرداب را با دوگانه‌انگاری دکارتی مقایسه می‌کند؛ زیرا آزمایش فکری دیویدسون و سوسا دارای چنین پیش‌فرضی است که ویژگی‌های ذهنی وابسته به ویژگی‌های فیزیکی‌اند و دو حالت به لحاظ ویژگی‌های فیزیکی یکسان، ضرورتاً ویژگی‌های ذهنی یکسانی دارند؛ همچنان که مرد مُرداب که رونوشت فیزیکی دیویدسون است، ضرورتاً ویژگی‌های ذهنی یکسانی با خود دیویدسون دارد. از این رو، امکان دارد شخص دوگانه‌انگار بر دیویدسون و سوسا چنین ایراد اشکال کند که واضح نیست امتناع تحقق ویژگی‌های ذهنی بدون ویژگی‌های فیزیکی یا امتناع تفاوت دو حالت به لحاظ ویژگی‌های ذهنی با یکسان بودن ویژگی‌های فیزیکی. اما در این مورد نیز به باور پلنتینگا، صرفاً این ادعا که ممتنع بودن واضح نیست، نمی‌تواند تخریب معرفتی برای آزمایش فکری دیویدسون و سوسا به بار آورد، بلکه بایستی ادعای قوی‌تر مطرح کرد.

پلنتینگا، صرفاً اشکال مرد مُرداب را با دوگانه‌انگاری دکارتی مقایسه می‌کند و بحث از اشکال روش‌شناختی سوسا را چنین به پایان می‌برد که در مقایسهٔ مرد مُرداب با دوگانه‌انگاری دکارتی، همه چیز بستگی به این دارد که آیا دوگانه‌انگاری دکارتی را ممکن بدانیم تا در نتیجه، تخریب معرفتی برای پیش‌فرض آزمایش فکری سوسا لازم آید یا صرفاً امتناع دوگانه‌انگاری دکارتی واضح نباشد تا در نتیجه، تخریب معرفتی برای پیش‌فرض آزمایش فکری سوسا لازم نیاید. (همان)

بنابر این، به نظر می‌آید که پاسخ پلنتینگا به آزمایش فکری سوسا، دو سطحی است. در یک سطح، پلنتینگا به لحاظ روش‌شناختی نمی‌پذیرد که صرفاً ادعای عدم وضوح نسبت به امتناع یک مثال نقض، تخریب معرفتی به بار می‌آورد. از این رو، صرفاً ادعای عدم وضوح امتناع مرد مُرداب نمی‌تواند تخریب معرفتی برای دیدگاه پلنتینگا به بار آورد، بلکه بایستی ادعای قوی‌تر مطرح ساخت؛ مثلاً ادعا کرد که مرد مُرداب منطقاً ممکن است؛ یا ادعا کرد که اگر مرد مُرداب ممتنع بود، به وضوح به امتناع آن پی می‌بردیم؛ و اگر امتناع آن واضح نیست، پس حقیقتاً ممکن است.

اما پاسخ پلنتینگا در سطح اول سبب می‌شود که پاسخ اولیهٔ وی که بیان می‌کند آزمایش فکری سوسا واضح نیست که منطقاً ممکن باشد، دیگر پاسخ قانع‌کننده‌ای به آزمایش فکری سوسا نباشد. پلنتینگا بایستی ادعای قوی‌تری مطرح کند که آزمایش فکری سوسا منطقاً ممتنع است یا این ادعا که اگر آزمایش فکری سوسا منطقاً ممکن باشد، به وضوح به امکان آن پی می‌بردیم و اگر امکان آن واضح نیست، پس حقیقتاً ناممکن است.

اما پلنتینگا در سطح دیگر مطرح می‌کند که آزمایش فکری سوسا را بایستی با دوگانه‌انگاری دکارتی مقایسه کرد؛ بدین معنا که یا دوگانه‌انگاری دکارتی منطقاً ممکن است یا صرفاً امتناع دوگانه‌انگاری دکارتی واضح نیست. اگر دوگانه‌انگاری دکارتی منطقاً ممکن باشد، پس آزمایش فکری سوسا دیگر منطقاً ممتنع است؛ زیرا صرفاً با تحقق ویژگی‌های فیزیکی، تحقق ویژگی‌های ذهنی لازم نمی‌آید. اما اگر صرفاً امتناع دوگانه‌انگاری دکارتی واضح نباشد، دوگانه‌انگاری دیگر نمی‌تواند تخریب معرفتی برای آزمایش فکری سوسا به بار آورد.

به نظر می‌آید پاسخ پلنتینگا در سطح دوم با اشکال مواجه است؛ زیرا فرض کنید که دوگانه‌انگاری دکارتی منطقاً ممکن باشد. اگر دوگانه‌انگاری دکارتی منطقاً ممکن باشد، تنها لازم می‌آید که چنین نباشد ضرورتاً با تحقق ویژگی‌های فیزیکی (مثلاً رونوشت فیزیکی

دیویدسون)، ویژگی‌های ذهنی مشابه نیز تحقق یابند. از این رو، امکان دوگانه‌انگاری دکارتی تنها نافی ضرورت تحقق ویژگی‌های ذهنی با تحقق ویژگی‌های فیزیکی است؛ اما امکان تحقق ویژگی‌های ذهنی با تحقق ویژگی‌های فیزیکی را نفی نمی‌کند. به عبارت دیگر؛ دوگانه‌انگاری دکارتی وابستگی کامل ویژگی‌های ذهنی به ویژگی‌های فیزیکی را نفی می‌کند؛ اما تحقق ویژگی‌های فیزیکی با ویژگی‌های ذهنی را نفی نمی‌کند و تخریب معرفتی مثال نقض سوسا برای دیدگاه پلنتینگا وابسته به پذیرش این پیش‌فرض نیست که ضرورتاً با تحقق ویژگی‌های فیزیکی (مثلاً رونوشت فیزیکی دیویدسون)، تحقق ویژگی‌های ذهنی مشابه لازم آید؛ بلکه با پذیرش این پیش‌فرض که ممکن است با تحقق ویژگی‌های فیزیکی (مثلاً رونوشت فیزیکی دیویدسون)، ویژگی‌های ذهنی مشابه نیز تحقق یابند، مثال نقض سوسا از همان قوت تخریب معرفتی برخوردار است.

البته این اشکال نشان می‌دهد که تنها پاسخ اول به مثال نقض سوسا دارای اشکال است؛ اما پلنتینگا پاسخهای دیگری نیز برای مثال نقض سوسا ارائه کرده است که در ادامه می‌آید. **دو) بر فرض که مرد مُرداب ممکن باشد، پس حداقل تصورپذیر است که نقشه طراحی به شکل تصادفی ایجاد شود.**

سوسا به این پاسخ پلنتینگا نیز اشکال کرده است که اگر نقشه طراحی تصادفی ایجاد شود، دیگر هیچ معنایی برای «نقشه طراحی» باقی نمی‌ماند. (سوسا، ۱۹۹۶: ۲۶۰)

پلنتینگا در پاسخ به اشکال سوسا بیان می‌کند که اگر ممکن باشد موجودی (همچون مرد مُرداب) با باورهای تشکیل شده به شکل تصادفی تحقق یابد، پس همچنین ممکن است موجودی به شکل تصادفی تحقق یابد که بتوان درباره قوای شناختی وی مفاهیم کارکرد درست یا نادرست را به کار برد؛ همچنان که شهوداً می‌توانیم درباره مرد مُرداب بگوییم که مثلاً قلب وی به درستی کار می‌کند یا به درستی کار نمی‌کند. اگر مفاهیم کارکرد درست یا نادرست را می‌توان درباره قوای شناختی مرد مُرداب به کار گرفت، پس مفهوم نقشه طراحی نیز در خصوص قوای شناختی وی قابل کاربرد است؛ زیرا یک شیء در انجام A در شرایط C به درستی کار می‌کند، اگر و تنها اگر انجام A در C را نقشه طراحی آن شیء ایجاد کند. (پلنتینگا، ۱۹۹۳/سی: ۷۸)

سه) مثال نقض سوسا بر اساس این پیش‌فرض سامان یافته که نقشه طراحی بایستی مسبب از قصد و تعمد باشد؛ اما کاملاً واضح نیست که نقشه طراحی نیازمند به قصد فاعل باشد؛ زیرا

بر فرض اینکه طبیعت گرایی و نظریه تکامل صحیح باشند، دستگاههای زیستی (همچون قلب) واجد نقشه طراحی اند، اما قصد فاعل وجود ندارد.
چهار) بر فرض که مثال نقض سوسا منطقاً ممکن باشد و نیز مرد مُرداب فاقد کارکرد درست باشد، اما واضح نیست که در این صورت مرد مُرداب دارای باور تضمین شده باشد.

۲. مسئله دقت

پلنتینگا در صورت بندی اولیه کارکرد گرایی درست، سخن از «محیط شناختی» به میان آورده و مقصود وی عمدتاً همان چیزی است که ما در زمین از آن برخورداریم؛ مانند حضور و ویژگی های نور و هوا، حضور اشیای قابل رؤیت، حضور اشیای قابل شناسایی توسط دستگاه شناختی ما، حضور اشیایی که توسط دستگاه شناختی ما قابل شناسایی نیستند، قاعده مندی های طبیعت، وجود دیگر انسانها و ... پلنتینگا در مواجهه با این مسئله که در مواردی همچون دیدن چوب صاف به شکل شکسته در آب، دیدن سراب و پنداشتن آب، خطاهای مولر-لایر^۱ و مواردی از این قبیل که قوای شناختی به درستی عمل می کنند اما باور به دست آمده فاقد تضمین است، پاسخ می دهد که هر چند عمل قوای شناختی در چنین محیط هایی همان گونه است که طراحی شده اند؛ اما چنین مواردی به دلیل «مبادلات و سازشها»^۲ روی می دهند. مقصود وی از مبادلات و سازشها چنین است که قوای شناختی به گونه ای طراحی شده اند که باور صادق به عمل آورند. اما برای عمل کردن آنها محدودیتهایی نیز وجود دارد؛ زیرا قوای شناختی در چارچوب خاص متشکل از گوشت، استخوان و خون (به جای پلاستیک، شیشه و آهن) عمل می کنند و نیز در یک جسم انسانواره که برخوردار از اندازه به نسبت متوسطی بوده و نیز در جهان خاصی که دارای قوانین طبیعی خاصی است. بنابر این، طراحی قوای شناختی به طور کلی، برای تولید باور صادق بوده؛ اما چنین محدودیتهایی مستلزم مبادله است. (پلنتینگا، ۱۹۹۳/۱: ۳۹-۳۸)

بنابر این، پلنتینگا معتقد است تقریب اولیه را بایستی بر این اساس تکمیل کرد که برای تضمین داشتن یک باور، غایت آن بخشهای نقشه طراحی که در تولید آن باور دخیل اند، مستقیماً (نه غیر مستقیم) تولید باور صادق باشد. به عبارت بهتر؛ اگر یک پاسخ خاص از قوای شناختی به محیط، تنها بدین دلیل باشد که در ایجاد بهترین سازش (سازش میان غایت کلی قوای شناختی که تولید باورهای صادق است و محدودیتهای موجود) دخیل است و نه بدین

1. Müller-Lyer Illusion
2. Trade-offs and Compromises

دلیل که مستقیماً در راستای تولید باور صادق باشد، باور به دست آمده فاقد تضمین خواهد بود. (همان: ۴۰)

اما دیدگاه پلنتینگا با این توضیحات نیز با اشکالی روبه‌روست که وی بر اساس آن، از تمیز میان غایت مستقیم و غیر مستقیم در پاسخ به اشکال سابق دست می‌کشد (همو، ۱۹۹۶: ۳۲۷). بر اساس این اشکال: «جونز باور دارد که مالک یک فورد با عملکرد خوب است. وی این باور را در شرایط کاملاً طبیعی با تجهیزات شناختی کامل به لحاظ کارکردی شکل داده است. اما همان‌گونه که گاهی به شکل طبیعی (بدون فریفته شدن) رخ می‌دهد، فورد جونز بدون اطلاع وی صدمه دیده و تقریباً تخریب شده است؛ مثلاً وقتی که بیرون دفتر کاری‌اش پارک شده است. اما همچنین جونز بدون اینکه اطلاع داشته باشد، برنده یک فورد با عملکرد خوب در قرعه‌کشی فورد با عملکرد خوب شده است که شرکت محل کار وی سالی یک مرتبه انجام می‌دهد.» (کلین، ۱۹۹۶: ۱۰۵)

در مثال نقض مذکور، صدق باور جونز تصادفی است و در نتیجه، فاقد تضمین است؛ در حالی که چنین باوری در یک محیط شناختی به اندازه کافی مشابه با محیطی است که قوای جونز برای آن طراحی شده‌اند و دیگر شرایط تضمین (که از جمله آنها این است که کارکرد بخشهای دخیل در تولید باور جونز، مستقیماً در راستای تولید باور صادق باشد) برآورده شده است.

پلنتینگا در پاسخ به این اشکال، دو نوع محیط را از یکدیگر تفکیک می‌کند؛ محیط کبیر^۱ و محیط صغیر^۲. مقصود وی از محیط کبیر همان امری است که در تقریب اولیه کارکردگرایی درست در نظر داشته است؛ یعنی همان چیزی که ما در زمین از آن برخورداریم. محیط صغیر نسبت به عمل خاصی از قوای شناختی عبارت است از وضع اموری که شامل تمام شرایط معرفتی مرتبط با تشکیل یک باور خاص است. از این رو، محیط صغیر بر اساس عمل خاص قوای شناختی و باور خاص به دست آمده متعین می‌شود. به عبارت دیگر؛ در سخن گفتن از محیط صغیر بایستی تعیین کرد که محیط صغیر نسبت به کدام عمل قوای شناختی و نیز نسبت به کدام باور.

بنابر این، پلنتینگا معتقد است تقریب اولیه را بایستی بر این اساس تکمیل کرد که برای تضمین داشتن یک باور، محیط صغیر آن باور و عمل خاص قوای شناختی بایستی موافق^۳ با

1. Maxi-Environment
2. Mini-Environment
3. Favorable

همان عمل خاص قوای شناختی باشد. برای توضیح موافق بودن محیط صغیر بایستی به این نکته توجه کرد که محیط صغیر در پاسخ به این اشکال بیان شد که شخص مثلاً نمی تواند تمیز دهد بین اینکه همچنان مالک همان ماشین فوردی است که بیرون دفتر کاری اش پارک کرده است و اینکه ماشین فورد وی به شکل غیر منتظره تخریب شده است. به عبارت دیگر؛ عمل خاص قوای شناختیِ جونز مثلاً فاقد دقت است در تشکیل این باور که وی همچنان مالک همان فورد صحیح و سالم است. همچنین بیان شد که محیط صغیر برای یک عمل خاص قوای شناختی و یک باور خاص، یک وضع امور است؛ وضع اموری که شامل تمام شرایط معرفتی مرتبط با تشکیل یک باور خاص است. البته برخی از این شرایط معرفتی به لحاظ شناختی دسترس پذیرند (مانند پارک کردن ماشین فورد صحیح و سالم بیرون دفتر کار) و برخی از این شرایط به لحاظ شناختی دسترس پذیر نیستند (مانند تخریب ماشین فورد در اثر تصادف). بنابراین، می توان دو دسته وضع امور را از یکدیگر تفکیک کرد؛ یک وضع امور دقیقاً همان محیط صغیر بوده و در بر دارنده همه شرایط معرفتی مرتبط با تشکیل یک باور خاص است، اعم از شرایطی که به لحاظ شناختی دسترس پذیر یا دسترس ناپذیرند؛ و یک وضع امور، در بر دارنده تنها شرایط معرفتی مرتبط با تشکیل یک باور خاص است که به لحاظ شناختی دسترس پذیرند. از این رو، با فرض MBE به عنوان وضع امور دسته اول، DMBE به عنوان وضع امور دسته دوم، B به عنوان یک باور خاص و نیز Γ به عنوان عددی حقیقی که بیانگر یک احتمال منطقیاً زیاد است، موافق بودن محیط صغیر را چنین می توان توضیح داد: «MBE موافق است تنها اگر هیچ وضع اموری همچون S نباشد که در ضمن MBE باشد، اما در ضمن DMBE نباشد؛ به گونه ای که احتمال عینی B بر اساس جمع میان DMBE و S پایین تر از Γ باشد». (پلتنینگا، ۲۰۰۰: ۱۶۰)

با این توضیحات، محیط صغیر در مثال فورد جونز موافق با عمل خاص قوای شناختی نیست؛ زیرا وضع اموری همچون تصادف با ماشین جونز وجود دارد که در ضمن MBE است، اما در ضمن DMBE نیست و باور به اینکه جونز همچنان مالک فورد صحیح و سالم است، بر اساس جمع میان DMBE و تصادف با ماشین جونز از احتمال زیادی برخوردار نیست. به عبارت بهتر؛ نامحتمل است. بنابراین، باور جونز به اینکه «مالک یک دستگاه فورد با عملکرد خوب است»، فاقد تضمین است. همچنین در مثال دیدن چوب صاف به شکل شکسته در آب، باور به اینکه «چوب در آب، شکسته است»، فاقد تضمین است؛ به این دلیل که محیط صغیر موافقت با عمل خاص قوای شناختی ندارد؛ زیرا وضع امری همچون صاف

بودن چوب وجود دارد که در ضمن MBE است، اما در ضمن DMBE نیست و باور به اینکه چوب شکسته است، بر اساس جمع میان DMBE و صاف بودن چوب از احتمال زیادی برخوردار نیست.

با این توضیحات، از موافق بودن محیط صغیر، اشکالی بر دیدگاه پلنتینگا وارد شده است که توضیحات مذکور سبب می‌شود بسیاری از محیط‌های صغیر که شهوداً موافق‌اند، ناموافق باشند. فرض کنید که شخصی به نام علی تنها بچه خانواده است و شما نیز علی را می‌شناسید. یک روز، شما از خیابان می‌گذرید و می‌بینید که علی در حال خارج شدن از یک خانه است. در نتیجه، این باور در ذهن شما شکل می‌گیرد که «علی آنجاست». فرض کنید پیش از شکل گرفتن همین باور، دایی علی که در شهر دیگری زندگی می‌کند، به دوستش به دروغ می‌گوید که علی یک برادر دوقلوی کاملاً مشابه دارد که به دیدار علی رفته است. در این مورد، شما معرفت دارید به این گزاره که «علی آنجاست»؛ اما وضع اموری (یعنی، گفتن دایی علی به دوستش که علی یک دوقلوی کاملاً مشابه دارد) وجود دارد که در ضمن MBE است، اما در ضمن DMBE نیست؛ اما این باور که «علی آنجاست» بر اساس جمع میان DMBE و سخن دایی علی از احتمال زیادی برخوردار نیست. بنابراین، باور شما به اینکه «علی آنجاست»، فاقد تضمین بوده و معرفت نخواهد بود. (بوتم، ۲۰۰۳: ۴۳۶-۴۳۵)

البته امکان دارد پاسخ داده شود که هرچند وضع اموری همچون سخن گفتن دایی علی وجود دارد که جمع میان آن و DMBE سبب می‌شود که احتمال باور مذکور از احتمال زیادی برخوردار نباشد، اما وضع اموری همچون دروغ گفتن دایی علی وجود دارد که اولاً، در بر گیرنده وضع اموری همچون سخن گفتن دایی علی است و ثانیاً، جمع آن با DMBE احتمال عینی باور به اینکه «علی آنجاست» را به پایین‌تر از I نمی‌رساند. اما این پاسخ درست نیست؛ زیرا سبب می‌شود مثالهای نقضی همچون فورد جونز که توضیحات پلنتینگا از محیط صغیر برای دفع آنها انجام شد، مجدداً برگردند (همان: ۴۳۸-۴۳۷). در همان مثال فورد جونز بیان شد که وضع اموری همچون تصادف با ماشین جونز وجود دارد که باور به اینکه جونز همچنان مالک فورد صحیح و سالم است، بر اساس جمع میان آن و DMBE از احتمال زیادی برخوردار نیست. در همین مثال نیز وضع اموری همچون برنده شدن در قرعه کشی وجود دارد که اولاً، سازگار با وضع اموری همچون تصادف با ماشین جونز است ثانیاً، جمع

میان آن با وضع اموری همچون تصادف با ماشین جونز و نیز با DMBE احتمال عینی باور به اینکه «جونز، مالک یک فورد با عملکرد خوب است» را به پایین تر از I نمی‌رساند. پلنتینگا و بویس در پاسخ به اشکال، توضیح سابق از موافق بودن محیط صغیر را پس گرفته و توضیح جدیدی ارائه می‌دهند. اگر به مثال نقض فورد جونز دقت کنیم، متوجه می‌شویم که یک وضع امور توسط عمل خاص قوای شناختی در بارآوری باور به اینکه «جونز، مالک یک فورد با عملکرد خوب است»، قطعی و مسلم تلقی شده است؛ یعنی مسلم تلقی شده است که جونز همان ماشین خودش را که صبح پارک کرده است، همچنان سالم مانده است؛ در حالی که حقیقتاً وضع امور دیگری (همچون، تصادف با ماشین جونز) برقرار است که سبب طرد وضع امور سابق می‌شود. بنابر این، می‌توان گفت محیط صغیر موافق است تنها اگر برای هر وضع اموری همچون S (مثلاً صحیح و سالم ماندن فورد جونز که صبح پارک شده بود) که توسط عمل خاص قوای شناختی برای به بار آوردن یک باور خاص مسلم تلقی شده است، هیچ وضع اموری همچون S* (مثلاً تصادف با ماشین جونز و تخریب آن) نباشد که در ضمن MBE نبوده، اما در ضمن DMBE باشد و نیز S* سبب طرد S باشد. (رک: بویس و پلنتینگا، ۲۰۱۴: ۱۵۴-۱۵۳)

بنابر این، با توضیح جدید از موافق بودن محیط صغیر می‌توان مثال نقض فورد جونز را برطرف کرد و دیگر با اشکال دروغ گفتن دایی علی مواجه نبود؛ زیرا در مثال دروغ گفتن دایی علی، چیزی که توسط عمل خاص قوای شناختی در باور به اینکه «آنجا علی است» مسلم گرفته شده است، این است که علی برادر قلوبی کاملاً مشابه ندارد و در عین حال، وضع اموری (مثلاً بودن برادر قلوبی کاملاً مشابه با علی در همان مکان) برقرار نیست که در ضمن MBE باشد، اما در ضمن DMBE نباشد و وضع امور سابق را طرد کند.

البته پلنتینگا خاطر نشان می‌کند که حتی اگر با این توضیحات نیز بتوان مثال نقضی ارائه کرد، اولاً وضعیت کارکردگرایی درست بدتر از دیگر نظریه‌های معرفت نخواهد بود؛ ثانیاً همچنان کارکردگرایی درست به عنوان شرط ضروری معرفت باقی است؛ هرچند برای تحلیل کافی از معرفت بایستی شروط دیگری نیز افزود. (همان: ۱۵۴)

ه) نتیجه‌گیری

در این نوشتار، دیدگاه پلنتینگا را درباره معرفت، با عنوان کارکردگرایی درست، بررسی کردیم. استدلالهای پلنتینگا را در رد دیدگاههای دورن‌گرایانه و برون‌گرایانه ارائه کرده و دیدگاه وی را توضیح دادیم. سپس دو مسئله مرد مُرداب و مسئله دقت را با پاسخها و اشکالات طرفین بیان کردیم. در پایان، می‌توان گفت که تقریر پلنتینگا از کارکردگرایی درست چنین است که یک باور B برای S تضمین دارد، اگر و تنها اگر:

- بخشهای دخیل در تولید B به درستی عمل کنند؛ در یک محیط شناختی کبیر که مشابه باشد با محیطی که قوای S برای آن طراحی شده است.

- پیمانهای طراحی نقشه که تولید B را اداره می‌کنند، (۱) غایتشان صدق باشد و (۲) صدق باوری که مطابق با آن پیمانها (در آن نوع محیط شناختی) شکل گرفته است، از احتمال عینی بالایی برخوردار باشد و هر اندازه S با اطمینان و قطعیت بیشتری باور به B داشته باشد، B نیز تضمین بیشتری برای S داشته باشد.

- محیط صغیر موافق با عمل خاص قوای شناختی در تولید باور B باشد؛ بدین معنا که اگر هر وضع اموری توسط عمل خاص قوای شناختی در تولید باور B مسلّم تلقی شده است، وضع امور دیگری برقرار نباشد که S دسترسی معرفتی به آن نداشته باشد و این وضع امور وضع امور اول را طرد کند.

چنان‌که از اشکالات و پاسخهای طرفین برمی‌آید، دیدگاه پلنتینگا را با اصلاحاتی که به آن افزوده شده است، می‌توان دیدگاه قابل دفاعی در برابر مسئله مرد مُرداب و مسئله دقت دانست. البته همچنان‌که خود پلنتینگا معترف است، شاید در آینده بتوان نسبت به برخی از جزئیات دیدگاه وی خدشه وارد ساخت؛ اما دیدگاه وی دارای نتیجه معرفتی بسیار مهمی است که در هر تحلیل کافی از معرفت، کارکردگرایی درست بایستی نقش اساسی به عنوان شرط ضروری معرفت ایفا کند؛ نقشی که در دیدگاههای سابق بر آن نادیده گرفته شده است.

منابع

- Botham, T.M. (2003). “**Plantinga and favorable mini-environments**”. *Synthese*, 135(3): 431-441.
- Boyce, K. & A. Plantinga (2014). “**Proper Functionalism**”. In: A. Cullison (Ed.). *The Bloomsbury Companion to Epistemology* (P. 124). Bloomsbury Publishing.
- Davidson, D. (1987). “**Knowing One’s Own Mind**”. *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, 60(3): 441-458.
- Freud, S. (1975). **Future of an Illusion**. J. Strachey (Ed.). WW Norton & Co.
- Gettier, E.L. (1963). “**Is Justified True Belief Knowledge?**”. *Analysis*, 23(6): 121-123. doi:10.2307/3326922
- Goldman, A. (1979). “**What is Justified Belief?**”. In: G. Pappas (Ed.). *Justification and Knowledge* (P. 1-25): D. Reidel.
- Klein, P.D. (1996). “**Warrant, Proper Function, Reliabilism and Defeasibility**”. In: K. Jonathan (Ed.). *Warrant and Contemporary Epistemology*. Rowman & Littlefield.
- Plantinga, A. (1996). “**Respondeo**”. In: K. Jonathan (Ed.). *Warrant and Contemporary Epistemology*. Rowman & Littlefield.
- Plantinga, A. (1993a). **Warrant and Proper Function**. Oxford University Press.
- Plantinga, A. (1993b). **Warrant: The Current Debate**. Oxford University Press.
- Plantinga, A. (1993c). “**Why We Need Proper Function**” [Warrant: The Current Debate.; Warrant and Proper Function. Alvin Plantinga]. *Noûs*, 27(1): 66-82. doi:10.2307/2215896
- Plantinga, A. (2000). *Warranted Christian Belief*. Oxford University Press.
- Sosa, E. (1996). “**Proper Functionalism and Virtue Epistemology**”. In: J.L. Kvanvig (Ed.). *Warrant in Contemporary Epistemology* (Vol. 27: 253-270). Lanham: Md: Rowman & Littlefield.